



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۶/۱۷

نجیب داوری

## و تنها افسر بیدار

بمناسبت چهل و پنجمین بهار و نوستالوژی جمهوری شهید داوود خان

خاطره ناصر احمد وارد از شب و روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲

ساعت دو نیم شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ دروازه چوبی خانه دگروال عبداللطیف (وارد) معاون یا درستیزوال قوماندانی امنیه ولایت کابل واقع در علاؤالدین - دارالامان دق الباب شد، دگروال لطیف در آنشب بیدار بود. با تشویش که در این وقت شب کی خواهد بود، به طرف در رفت و پرسید کیست؟ جواب شنید که من امان مینه پال، برادر جنرال حنان مینه پال قوماندان امنیه ولایت کابل هستم. دگروال پرسید، خیریت باشد، امان گفت - خیریت است لطفاً در را باز کنید، موضوعی است که باید برایتان بگویم.

در آخرین روزهای پادشاهی رژیم المتوکل، برید جنرال محمد حنان مینه پال بحیث قوماندان امنیه و دگروال عبداللطیف وارد بحیث درستیزوال قوماندانی امنیه ولایت کابل اجرای وظیفه میکردند. ساعت دوازده و نیم شب ۲۶ سرطان افسران طرفدار سردار محمد داوود خان خانه جنرال محمد حنان مینه پال واقع در کارته مامورین - کارته پروان را به محاصره در آورده و به جنرال دستور دادند که تسلیم شود. جنرال چاره بی ندید؛ فقط از محاصره کننده گان خواست که بوی اجازه دهند تا لباس اش را عوض کند، افسران اجازه تغییر لباس را ندادند، ولی گفتند که میتواند گرتی اش را با خود بگیرد. جنرال از این فرصت استفاده نموده، در خفا از چشم افسران بازداشت کننده به سرعت پرزه خطی نوشته به خانم اش داد، تا بعد از ترک خودش، آنرا به برادرش داده و از او بخواهد که پرزه را حتماً و فوراً به اطلاع معاون اش دگروال عبداللطیف وارد برساند. محمد امان مینه پال برادر جنرال که تا آنوقت مصروف مطالعه و خوابیده بود، در صحن حویلی از افسران پرسید که برادرش چه گناهی دارد و به کجا می برین اش. یکی از افسران در جواب میگوید، که تشویش نکو. جنرال فردا به خانه باز خواهد گشت.

افسران وفادار به سردار محمد داوود خان ساعت دوازده و چهل و پنج دقیقه جنرال محمد حنان مینه پال قوماندان امنیه ولایت کابل را از خانه اش بیرون و به خانه عبدالقدیر نورستانی واقع در منطقه بینی نیزار یا کارته آریانا منتقل نمودند، جائیکه تعداد دیگری از قوماندانان عالی رتبه، جنرالان، افسران و بقیه افراد کلیدی رژیم ملوکانه قبلاً آورده شده بودند و یا هم در راه بودند.

بعد از آنکه افسران وفادار به سردار محمد داوود خان جنرال حنان مینه پال را با خود بردند؛ برادرش با چشم - دوموتر جیب عسکری را تا آخر کوچه تعقیب و بعد از آنکه هر دو موتر به سرک عمومی یا سرک قیر کارته پروان داخل شد، با فکر پریشان به خانه باز گشت. در این هنگام خانم جنرال حنان پرزه خط جنرال را تسلیم برادرش کرده و گفت که جنرال هدایت داد تا پرزه خط یا متن آنرا هرچه زودتر به اطلاع دگروال لطیف وارد رئیس ارکان برساند؛ برادر جنرال پرزه قات شده را باز و پیام ذیل در آن خواند « رئیس صاحب، اوضاع خراب است، صاحب منصبانی که نمی شناسم با کی ارتباط دارند، مرا با خود بردند؛ تو بدون فوت وقت اجراء لازم و تدابیر پیشگیری را در مرکز قوماندانی شهر کابل، و مراکز قوماندانی امنیتی حوزه ها و بقیه نقاط مهم و کلیدی شهر فوراً روی دست بگیر. » برادر جنرال حنان به عجله تلفون را برداشت، نمره تلفون خانه لطیف وارد را دایل کرد، اما دریافت که تلفون اصلاً

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

سروصدا ندارد. فکر که تلفون خانه شان خراب است. بدون معطلی درب کوچه همسایه را بصدا درآورد و از همسایه درخواست کمک تلفون کرد؛ اما دریافت که تلفون همسایه نیز کار نمیکند.

امان برادر جنرال که خود آدم تحصیل کرده و با مسؤولیتی بود نمیتوانست هدایت برادرش در آن شرایط و در آنوقت شب نادیده بگیرد. بناً جداً تصمیم گرفت تا به هرصورت پیام را به دگروال لطیف که در علاؤالالدین دارالامان زندگی میکرد، برساند. از سوی دیگر امان موتروانی یا درایوری یاد نداشت تا از موتر دولتی برادرش که در گراچ خانه پارک بود استفاده نماید، خانه درایور موتر هم از محل خیلی ها دور و دسترسی بوی در آنوقت شب ناممکن بود، زیرا درایور هر روز بعد از ختم وظیفه، موتر را در گراچ خانه جنرال حنان پارک و خود با استفاده از بس های شهری به خانه اش رفته و صبح ها قبل از ساعت ۷ به وظیفه باز میگشت. امان ناچار به بایسکل اش رو آورد؛ اما میدانست که از کارته مامورین تا علاؤالالدین با بایسکل حد اقل چهل و پنج دقیقه الی یکساعت راه است. از سوی دیگر در تاریکی شب پیدا کردن خانه دگروال لطیف هم برایش ساده نبود، زیرا فقط یکبار با برادرش در یک محفل خوشی به خانه دگروال لطیف وارد رفته بود و بس. امان با پمپ دستی تایر های بایسکل را باد - از روی احتیاط پمپ را باخود گرفته، پرزه خط را در جیب اش گذاشت و راه دارالامان را در پیش گرفت. راه تقریباً درازی را باید می پیمود، اما سرک ها خالی از عابرین و غیره وسایل نقلیه مزاحم بود، بناً امان نمیتوانست براحتی بایسکل براند، چراغ بایسکل هم جلو چشمانش را روشن میساخت و میتوانست بایسکل را از برخورد با اشیای مزاحم و پنجر شدن کنترل کند. در طول راه امان به این فکر بود که برادرش هیچ گناهی ندارد، چرا مامورین دولت وی را باز داشت نمودند، از سوی هم متن پرزه عنوانی دگروال لطیف حرفهای دیگری را به مغز وی تداعی کرده و او را به این نتیجه میرساند که بازداشت برادرش از سوی مامورین دولتی هیچ ارتباطی به متن پرزه خط ندارد. در همین افکار بود که ناگهان از دور دست ها غرش عظیم تانکها به گوش اش رسید. وسؤالات دیگری را در ذهن وی خلق ساخت.

امان در تاریکی شب با اندکی سرگردانی و تأخیر خانه دگروال لطیف وارد را پیدا و ...

دگروال در را باز- و برادر جنرال حنان پرزه خط جنرال را به دگروال لطیف داد. دگروال لطیف به عجله پرزه قات شده را باز و بکمک روشنی چراغ دستی آنرا به مطالعه گرفت. در این وقت دگروال لطیف از امان پرسید که چرا موضوع را تلفونی برایش نگفت؛ امان در جواب گفت که تلاش کردم تا موضوع را از طریق تلفون به اطلاع شما برسانم اما نه تنها تلفون خانه ما، بلکه تلفون خانه همسایه نیز کار نمیکرد. امان بعد از تسلیم پرزه خط، دوباره برای که آمده بود برگشت؛ با آنکه دگروال از وی خواست که بقیه وقت را تا صبح در خانه وی سپری کند، اما امان در جواب گفت که باید به خانه برگردد، زیرا نبود برادرش و غیبت طولانی شخص خودش باعث تشویش بیشتر بقیه افراد خانواده خواهد شد. دگروال بعد از خدا حافظی با برادر جنرال حنان سراسرست به طرف تلفون رفت. اما دریافت که تلفون کارنمیکند با کار نکردن تلفون خانه و اینکه همزمان تلفون خانه جنرال حنان و تلفون خانه همسایه اش نیز کار نمیکرد؛ دگروال به خود اخطار داد که گپ روده است. بناً درنگ را جایز ندانسته بسرعت لباس نظامی پولیس را پوشید، تفنگچه و التر ساخت جرمنی را باخود گرفت و باوجودیکه درایور مؤظف موترش در همان نزدیکی ها زنده گی میکرد، خود موتر جیب را به حرکت در آورده و از راه بیراهه به سرعت بسوی حوزه امنیتی ششم راند. در حوزه ششم باز هم تلفون را برداشت تا مگر از آنجا به دیگر حوزه ها و قوماندانی های مربوط و مهم دساتیر لازم را صادر کند. اما دریافت که تلفون حوزه ششم نیز کار نمیکند. دگروال لطیف کاملاً متیقن شد که بدون شک اوضاع خت و دستهای خلاف جهت در حال فعالیت اند. بناً دگروال پرسونل حوزه ششم را به حالت احضارات در آورده، پهره داری های اضافی و احتیاطی تشکیل، همه پهره داری ها را با سلاح و مهمات اضافی- دبل ساخته، دستورات لازم به آمر نوکریوالی داده و خود راهی حوزه سوم امنیتی شد. دگروال پرسونل حوزه سوم را نیز به مانند حوزه ششم به حالت احضارات در آورده، به تمام پرسونل سلاح توزیع؛ پهره داری ها را دبل و درحالیکه صبح کاذب هوا را اندکی روشن ساخته بود، خواست به سوی شهر و راهی قوماندانی امنیه ولایت کابل شود. اما وقتی به چهار راهی دهمزنگ رسید. ملاحظه کرد که یک تانک از جهت پل آرتن به طرف غرب یا دهمزنگ روان است. دگروال راه اش به طرف زندان دهمزنگ عوض و راهی زندان مذکور شد؛ در زندان دهمزنگ نیز اجراء لازم و فوق العاده را به اجرا گذاشته و در حالیکه صبح دمیده بود دگروال خواست که راهی قوماندانی امنیه شهرکابل شده و از آنجا به کمک بقیه افسران دستورات لازم را مرعی الاجرا بدارد. اما وقتی از سوی زندان به چهار راهی دهمزنگ در حال نزدیک شدن

بود؛ پرسونل داخل یک تانک، شاید همان تانکی که قبلاً آنرا در حالت آمدن بسوی چهار راهی دیده بود، به موتر حامل دگروال لطیف امر درپیش داد. دگروال فکر کرد، که تانک نیز به مانند او بخاطر تحکیم امنیت به محل گسیل شده است. بناً سر- اش را از کلکین موتر بیرون کشیده، خودش را به طرف مقابل معرفی و از آنها خواست که راه را برای وی باز کنند تا بوظیفه اش برسد. اما سرنشینان تانک بوی دستور دادند تا با دستاں بالا از موتر پائین در صورت داشتن سلاح - سلاح اش در موتر گذاشته و خود با دستاں بالا به طرف باغ وحش مرش و داخل باغ وحش شود « باغ وحش برای نگهداری مؤقت صاحب منصبانی در نظر گرفته شده بود که در چهار راهی دهمزنگ بازداشت میشدند».. اما دگروال با عصبانیت به سوی افسر یا سربازی که نیمه بدن اش از تانک بالا و بوی دستور تسلیمی داده بود با تفنگچه فیر کرد. مرمی به جان تانکیست اصابت نکرد اما سرنشینان تانک با کلشینکوف به فیر متقابل پرداختند که در نتیجه دگروال لطیف شدیداً زخمی شد. مرمی ها چندین قسمت بدن دگروال لطیف را شکافته و درحالیکه شدیداً خونریزی داشت اندک زمانی بعد توسط امبولانس بخش صدری ابن سنیا روغتون که توسط کودتا چیان به محل خواسته شده بود، به سرویس صدری شفاخانه مذکور منتقل شد. داکتر محمد اکبر سها رئیس بخش صدری شفاخانه ابن سینای بلخی ویرا تحت تداوی و عملیات گرفت. داکتر سها اتفاقاً همصنفی و رفیق دگروال لطیف در لیسه نجات یا امانی بود که طور تصادفی به خاطر تداوی یکی از دوستان اش که مبتلا به حمله قلبی شده بود، ساعت دوازده شب قبل به شفاخانه آمده و تا صبح در همانجا بود، زیرا داکتر سها رئیس بخش صدری شفاخانه ابن سینا بنا به مقررات، نوکریوالی شب اجرا نمیکرد. داکتر سها با آنکه نجات مریضان را از وظایف ایمانی و- وجدانی خود میدانست، مگر برای نجات رفیق و همصنفی اش تلاش بیشتری را بکار برد. دگروال خون زیادی ضایع کرده بود و شدیداً ضرورت به خون داشت، با آنکه در همان لحظات اول مقداری خون به بدن دگروال تزریق شده بود اما بدن وی به خون بیشتری ضرورت داشت. فامیل دگروال عبد اللطیف وارد بزودی از موضوع آگاه وساعت هشت صبح ناصر احمد وارد برادر، فیض احمد وارد برادر زاده و همیشه گل پسر خاله وی خود را به شفاخانه رسانیده و با دادن خون درحده نجات جان دگروال ویرا تا پای جان کمک و یاری نمودند.

درست ساعت هفت و بیست دقیقه صبح ۲۶ سرطان مردم کابل و بقیه مردم افغانستان از طریق رادیو افغانستان و با بیانیه سردار محمد داوود خان از تحولی که در کشور صورت گرفته بود آگاه و دانستند رژیم شاهی جایش را به رژیم جمهوری عوض و سردار محمد داوود خان در رأس قدرت قرار گرفته است.

بین ساعت ۱۰ الی ۱۱ قبل از ظهر تانک تورن حبیب الله زرمی در حالیکه از جهت زیارت شاه دوشمیره (ع) به طرف پل آرتن و دهمزنگ روان بود، درست در مقابل تعمیر سره میاشت دریک حادثه ترافیکی به دریای کابل سقوط، در نتیجه حبیب الله زرمی شهید و تعدادی دیگر از سرنشینان تانک نیز شهید یا زخمی شدند شهدا و زخمیان حادثه مربوط به تانک حبیب الله زرمی به شفاخانه ابن سینای بلخی بنا به نزدیکی به محل حادثه، منتقل گردیدند.

بعد از ظهر یا پیشین روز ۲۶ سرطان در حالیکه اقارب زخمی های حادثه شب قبل و صبح همان روز در صحن بخش صدری شفاخانه ابن سینای بلخی منتظر ساعت چهار عصر بودند، تا مطابق به اصول شفاخانه های آنوقت اقارب مریض شانرا عیادت نمایند، در جمعیت چند نفری به ارتباط رویداد اخیر کشور صحبت نموده و بیشترینه را عقیده برآن بود که باحضور داوود خان در صحنه سیاسی کشور بدون شک اوضاع نابسامان اقتصادی و سیاسی کشور سرو سامان گرفته و به هرج و مرج لجام گسیخته دولتی و تعلیمی و به خود سری های بعضی از زورمندان نظیر سردار ولی، پارلمانی ها و غیره فرصت طلبان نقطه پایان گذاشته خواهد شد، این بحث ها میان اقارب مریضان ادامه داشت که درست ساعت چهار- و در حالیکه اقارب مریضان بسوی اتاق های بستر مریضان روان بودند؛ بدون هرگونه اطلاع قبلی و در کمال نا باوری موتر والگا برنگ سیاه درست مقابل در ورودی شفاخانه صدری ابن سینا متوقف و داوود خان در حالیه پیراهن و تنبان برتن، چین بر شانه و کلاه قره قلی در سرداشت، از موتر پائین و با رهنمایی دو نفر همراه وارد بخش صدری شفاخانه شد. رئیس شفاخانه داکتر اکبر سها به عجله از اتاق اش بیرون و از داوود خان استقبال کرد. داوود خان سراغ حبیب الله زرمی را گرفت، داکتر سها در جواب گفت، که متأسفانه زرمی صاحب فوت کرده است. داوود خان در جواب گفت میدانم، میخوام که جسد اش را ببینم؛ داکتر به اتاقی که جسد زرمی قرار داشت، داوودخان را رهنمایی نمود. تعداد محدودی از پایوازان مریضان نیز داوود خان را تعقیب نمودند ابتدا با وی وارد اتاق میت حبیب الله زرمی و بعداً وارد اتاق مریضان شدند؛ زیرا کدام گروه امنیتی و یا کدام

پس شو و پیش شو در کار نبود که مانع همراهی پایوازان با داوودخان شوند. داوودخان بعد از مشاهده و وداع به با جسد زرمتمی از داکتر سها خواست که ویرا به اتاق بقیه زخمی ها رهنمایی کند. داوود خان بقیه زخمی های حادثه تانک زرمتمی را نیز عیادت نموده و در اخیر از داکتر سها پرسید که کسی دیگه نمانده که ویرا ندیده باشم. داکتر سها - گفت که دگروال صاحب وارد هم امروز صبح زخمی شده است. یکی از همراهان داوود خان پیشیزی کرده وگفت ؛ صاحب - زخمی دگروال عبد اللطیف رئیس ارکان قوماندانی امنیه ولایت کابل است که در مخالفت با تحول، دیشب از سوی رفقای ما زخمی شد. داوود خان گفت، بلی - راپورش را دارم، هموکه در چهارراهی دهمزنگ در برخورد با رفقای ما زخمی شد. طرف میگوید - آن صاحب . داوود خان میگوید - پروا نداره باید او را هم ببینیم.

وقتی داوود خان بالای بستر دگروال لطیف میآید، دگروال در حالیکه از مرگ حتمی نجات یافته و بهوش آمده بود، اما نمیتوانست حرف بزند. داوودخان خطاب به وی گفت: **{تنها افسر بیدار رژیم تو بودی}**. بعداً از داکتر سها وضعیت صحتی و حال دگروال را پرسید. داکتر وضعیت صحتی دگروال لطیف را تشریح و اضافه کرد که خطر انشاءالله رفع شده است. امید است که وارد صاحب بزودی صحت یاب شوند. در این هنگام داوود خان رو به سوی یکی از همراهانش کرده و گفت که تمام مصارف تداوی دگروال لطیف باید از بودجه دولت صورت گیرد، زیرا موصوف در راه اجرای وظیفه زخمی شده است.

میگویند داوود خان با وجودیکه از انتقال قدرت از رژیم شاهی به رژیم جمهوری بدون هرگونه خونریزی خوشحال بنظر میرسید. ولی در عین زمان موصوف بگونه بی از عدم تحرک و بیخبری اردوی شاهی در جریان کودتا ناراحت بود که نمیتوانست آنرا پنهان کند. روی همین اصل چند روز بعد از کودتا هنگامیکه با تعدادی از صاحب منصبان وزارت دفاع در تالار آنوزارت ملاقات داشت از عدم تحرک و بیخبری آنها در جریان کودتا شدیداً اظهار نارضایتی نمود. شاید روی همین اصل بوده باشد، که موصوف دگروال لطیف را عیادت و - ویرا تنها افسر بیدار نامید؛ اضافه‌تاً از اینکه دگروال مذکور حین اجرای وظیفه زخمی شده بود، دستور داد تا مصارف تداوی وی از بودجه دولت صورت گیرد.

دگروال عبداللطیف وارد بعد از صحت یاب شدن، بدون شک به امر رئیس دولت به حیث قوماندان پولیس ولایت هلمند مقرر شد؛ بعد ها بخاطر تداوی عازم آلمان و در همانجا وفات یافت. روح اش شاد.

این بود خاطره ناصر احمد وارد برادر دگروال عبد اللطیف وارد از جریان کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ - و تحسین داوود خان از کسی که وظیفه اش را صادقانه اجرا کرده بود؛ ولو که شخص مذکور در مقابل او قرار داشت.

اما عمل و عکس العمل کودتای چپان ۷ ثوری در برابر مدافعین دولت و آنهائیکه که فقط وظیفه شانرا در جریان کودتای مذکور اجرا کرده بودند - چه بود؟

کودتا چپان بعد از پیروزی کودتای سیاه ثور تمام آنهاپی را که فقط وظیفه شانرا اجرا کرده بودند، بدون هر گونه تأمل، تفکر و محکمه سر به نیست کردند. سلسله اعدام ها و سر به نیست کردن های صاحب منصبان نخبه اردوی افغانستان تحت هر عنوانی که بود تاجایی وحشیانه و دهشت آور بود که حتی تعداد از مورخین و قلم بدستان وابسته به حدخا نیز در آثار شان به این جنایات بوضوح اشاراتی دارند.